



هوسین آصف حسینی

چرا مزاری جاودانه شد؟

آرمان انسانی، با اشراف سیاست، مردانه پنجه در انداخت و سهم همه را برابر خواست. او سهم همه ساکنان این سرزمین را خواست و سهم هیچ کس را نکاست. چه آن که او حقوق مردمش را عادلانه می خواست، جز سهم مردمش هیچی نخواست. سهمی برابر، نه کم نه زیاد. ستم را در هر پیمانیه و بر هر کرانه ظالمانه خواند و در برابر آن راست قامت ایستاد.

او عدالت را بنیاد همه چیز و همه چیز را بی عدالت هیچ چیز می دانست. مزاری بیش از همه کس برای عدالت کوشیده است و به خاطر عدالت از همه چیز گذشته است. او از همه چیز گذشت و از عدالت هرگز نگذشت. او مرد ایثار در مسیر عدالت بود و جان را نثار عدالت کرد. او در سطح عدالت همگان را یکسان و مساوی می دانست.

مزاری سیاست را در این سرزمین، عریان از انسانیت دیده بود. به راستی که ساختار سیاست در این سرای، با دست ستم ساخته شده است. بدین اساس بود که مزاری، از ساختار اجتماعی و قدرت سیاسی افغانستان بینش واقع بینانه داشت. او ساختار قدرت حاکمیت را در فرازهای تاریخ

مزاری ساده زیست اما با صلابت زیست. مزاری چگونه زیستن را بر اصل زیستن برتری داد. او سیاست را سفره نان و نوایش نساخت، آن سان که سیاستمداران این سامان را سیره بر آن است.

مزاری با سردمداران این سرزمین تفاوت بسیار داشت. او دردی داشت به اندازه یک تاریخ، زخمی داشت به ژرفای تمام نسل‌ها، قلبی داشت به وسعت انسانیت، او درمانی را می خواست که مرهم درد تمام نسل‌های پس از او باشد. رمز جاودانگی و ماندگاری مزاری نیز همین بود.

مزاری متعلق به تمام انسان‌هایی است که در جستجوی سهم انسانی خویش در این سرزمین بوده و هستند. مزاری در سهمیه‌بندی‌های سیاسی نمی‌گنجد. فروکاست مزاری در سطح قالب‌بندی‌های جناحی و قومی، آرمان مزاری را زمین‌گیر می‌سازد. رهبران عدالت‌خواه هرگز قابل مصادره نیستند. زیرا آنان سرمایه تاریخ و میراث ماندگار انسان‌های تحت ستم‌اند. مزاری با سیمای عدالت‌خواهی‌اش بیشتر فراگیر می‌گردد و در امتداد ارزش‌های انسان امروز تداوم می‌یابد. مزاری با همین

“

او عدالت را بنیاد همه چیز و همه چیز را بی عدالت هیچ چیز می دانست. مزاری بیش از همه کس برای عدالت کوشیده است و به خاطر عدالت از همه چیز گذشته است. او از همه چیز گذشت و از عدالت هرگز نگذشت.

”

۶۶

مزاری نیروهای درهم و
استراتژی‌های مبهم
مردمش را واحد و متحد
ساخت و حزب وحدت را
پدید آورد. این امر، ذکاوت
سیاسی و کلان‌نگری
استراتژیک او را به اثبات
رساند. این استراتژی
آن-قدر برای این مردم
حیات‌بخش و سازنده
است که در هر شرایط و
هر زمان، ضرورت تداوم
آن بیشتر از گذشته
احساس می‌گردد.

۹۹

دموکرات، بر آن شدند که فارغ از ساختارهای
سیاسی با مدرنیزه‌سازی ساختار اجتماعی
هزاره‌ها، حقوق مدنی‌شان را ساخت سازی
کنند. ایده‌های فنی سازی و غنی سازی
اجتماعی جامعه شیعی از همین مجموعه
سرچشمه می‌گرفت.

مزاری نیروهای درهم و استراتژی‌های مبهم
مردمش را واحد و متحد ساخت و حزب وحدت را
پدید آورد. این امر، ذکاوت سیاسی و کلان‌نگری
استراتژیک او را به اثبات رساند. این استراتژی
آن-قدر برای این مردم حیات‌بخش و سازنده
است که در هر شرایط و هر زمان، ضرورت تداوم
آن بیشتر از گذشته احساس می‌گردد.

مزاری پس از ایجاد این انسجام و یگانگی،
سراسر هزاره‌جات را ترک کرد و به کابل رحل
اقامت انداخت. تا با مرکز قدرت در تماس
مستقیم و حضورش در ساختار سیاسی کشور اثر
گذار باشد. او خود به صراحت گفته بود که
"کابل، بامیان، بدخشان، هرات و جلال آباد
نیست. کابل مال همه است، کابل پایتخت
است، اینجا سرنوشت ملی تعیین می‌شود."

او در کابل در پی عدالت آمده بود و حقوق
مردمش را عادلانه آرزو داشت. او می‌گفت سهم
کمتر از حق واقعی برای هزاره‌ها، غیر عادلانه و
ظالمانه است. ظلم در هر پیمان‌ه‌ای که باشد
عمل ظالمانه است.

هویت و عدالت، دو اصلی‌اند که اندیشه
مزاری بر آن قوام یافته است. بدین اساس که
مزاری برای مردمش هویت داد و سهم آنان را
عادلانه خواست، هویت یک پارچه هزاره، آرزوی
مزاری بود. آرزوی مزاری را نباید تقسیم و
خلاصه کرد.

رمز جاودانگی و ماندگاری مزاری نیز همین
بنیاد بود که این مرد هر چه خواست، برای مردمش
خواست و هر چه اندیشید نیز از مردمش پوشیده
نگذاشت؛ زیرا جز مردمش، هیچ سرمایه‌ای
نداشت. در بدی روزگار آن گاه که دستش خالی
ماند، بی‌دریغ خونس را در پیشگاه خدا برای
مردمش هدیه کرد. خود در وداعی‌ترین نیایش
با مردمش صمیمانه گفته بود که "از خدا
خواستہ است تا خونس در جمع مردمش بریزد."
و حقا که چنین شد.

افغانستان به صورت واقعی مشاهده و با آن
تعیین نسبت می‌کرد. او سیاست در این کشور
را ظالمانه و استبداد را یک سنت یافته بود.
بدین جهت احقاق حقوق مدنی را به شیوه
اعطایی و بخشایشی یک گزینه محتمل و
موهوم می‌دانست. با این رهیافت واقعی،
مزاری ساختار سیاسی قدرت زمان را ادامه
همان ساختار تاریخی و کاملاً رئالیستی سابق
می‌دانست. لذا به صورت واقع‌بینانه بر آن بود
که کاملاً مطابق با واقع قدم بردارد،
سیاست‌های اعمالی را با واقعیت تفسیر کند
و خواسته‌هایش را با ابزارهای واقعی دنبال
کند. او بر آن بود که جلو قدرت را قدرت
می‌گیرد و هر کس به اندازه توانایی خویش
حق خودش را به دست خواهد آورد. چه آنکه در
این سامان حق گرفتنی است نه دادنی.

او به چشمان خودش مشاهده کرد، آنگاه
که شوروی از معرکه بیرون رفت، قامت زخم
خورده کابل بر خاک سیاه افتاد. جنون قدرت
و غنیمت عافیت سوز شد و جامه عفت را از جان
جهاد و جوان مردی بر انداخت. هزاره‌های مانده
در رزم، از بزم این فتح و ظفر تنها ماند.

او تاریخ را در یک سرآشویی هراسناک
احساس کرد و برای بازدارندگی تکرار تاریخ،
بیداری و هوشمندی هزاره‌ها را یک ضرورت
تاریخی دانست. چه آنکه او نیک دریافته بود که
فراموش شدگی تاریخی هزاره‌ها، ریشه در خود
فراموشی هزاره‌ها دارد. از این رو بر آن شد که
هویت تاریخی هزاره‌های افغانستان را باز طرح
و به صورت واقعی هویت بخشد.

رسمیت یافتن هویت مذهبی و حقوق
شهروندی هزاره‌ها در افغانستان، اساس
خواسته‌های مشروع او را بنیاد نهاده بود. با این
دو اصل، اهداف آرمانی هزاره‌ها به یک واقعیت
محسوس و معین تبدیل شد. ولی برای
دستیابی به این اهداف واقعی نیز جامعه هزاره
در شعاع آرمانی قرار داشت. بدین سخن که
جامعه هزاره برای رسیدن به این خواسته‌های
واقعی، به راه‌ها و شیوه‌های متکثر سرگردان
شدند. جمعی استراتژی نرم را پیشه ساختند و از
شیوه بخشایشی، این خواسته‌های اساسی را
تمنا نمودند. مجموعه دیگری با نگرش